

تروریسم به مثابه یک جنبش اجتماعی جدید در مواجهه با دموکراسی

* نعیما محمدی

** دکتر علی محمد حاضری

چکیده

مقاله حاضر با نفی بعضی رویکردهای روان‌شناسی، علوم‌سیاسی و حقوق به دنبال بررسی این مفهوم با استناد به تئوری‌های جامعه‌شناسی در سطح جنبش‌های اجتماعی است. از آنجاکه پایه‌های شکل‌گیری برخی از اشکال تروریسم جدید در جهان بیش از آنکه اهداف سیاسی - نظامی داشته باشد ریشه در عوامل اجتماعی - هویتی دارد، تروریسم جدید یک جنبش اجتماعی جدید معکوس^۱ در دنیای مدرن سیاست است که «استراتژی

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان (naima.mohammadi@yahoo.com)
** عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس (hazeri_a@modares.ac.ir)
این مقاله حاصل طرحی پژوهشی است که به سفارش باشگاه پژوهشگران جوان دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان صورت گرفته است.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۷

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۱، صص ۲۰۳-۱۷۵.

1. Counter New Social Movement

زندگی» را که مهم‌ترین مفهوم لیبرال دموکراسی است، به چالش کشانده است. گسترش فزاینده تروریسم همزمان با مسلط شدن نظام‌های دموکراسی و جامعه مدنی نشانگر شکل‌گیری مقاومتی جدید از سوی نیروهای اجتماعی مدافع حقوق اقلیت‌هاست. مجادله‌های جامعه‌شناسان درباره مفهوم تروریسم در قالب دو دیدگاه مطرح می‌شود: (۱) دموکراسی می‌تواند امنیت را به جامعه جهانی بازگرداند؛ (۲) دموکراسی خود عامل تنش‌زا و تولیدکننده تروریسم تلقی می‌شود. این مقاله با تحلیل‌های نظری و شواهد آماری اثبات می‌کند جنبش‌های تروریستی مقاومتی علیه گونه‌های خاصی از نظام‌های دموکراتیک هستند.

واژگان کلیدی: خشونت سیاسی، جنگ‌های تروریستی، دموکراسی، جامعه خطرناک.



مقدمه

تروریسم به لحاظ تاریخ پیدایش، پدیده تازه‌ای نیست بلکه همواره تاکتیکی بوده که ضعیفان برای ترساندن اقویا و قوی‌ترها برای ترساندن ضعفا در چهارچوب ساختار دولتی از آن بهره جسته‌اند. ما در مقاله حاضر این تاکتیک قدیمی را تروریسم در معنای قدیم گرفته‌ایم و بر معنای جدید آن که در سطور آینده طرح می‌شود تأکید داریم. از آنجاکه در سال‌های اخیر تروریسم ماهیتی جدید به خود گرفته و وارد زندگی روزمره اعضای جامعه جهانی شده است،^(۱) تنها تهدیدی علیه سیاست خارجی دولت‌ها، نیروهای نظامی و شرکت‌های تجاری - اقتصادی بزرگ دنیا محسوب نمی‌شود بلکه مبدل به واقعیتی خوف‌انگیزتر شده که به لحاظ اجتماعی جامعه خطرپذیر را دائماً در زندگی روزمره بشر ایجاد کرده است؛ بنابراین دیگر یک مقوله محدود در درون دولت‌ملت و یا کنشگران سیاسی نیست بلکه به شکل جهانی و از طریق جنبش‌های اجتماعی انجام می‌شود.^(۲)

ماهیت پروبلماتیک این پدیده در جهان کنونی که شاهد رشد جنبش‌های اجتماعی مبتنی بر صلح، حفظ محیط زیست و تأکید بر هویت‌های انسانی هستیم چالش‌برانگیزتر هم شده است. چراکه رشد جنبش‌های خشونت‌بار و سیستماتیک سیاسی در شرایطی که الگوی دموکراسی و جامعه مدنی در جهان شیوه مسلط است خود نشانگر وجود جهانی متناقض و دوجوهی است که امنیت وجود و هستی را دائماً به مخاطره می‌اندازد. طبق آمارهای مربوط به وزارت امور خارجه امریکا طی سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۲ اقدامات تروریستی که در امریکا و اروپای غربی اتفاق افتاده از ۶۰۰ به ۸۰۰۰ رسیده است. میزان اقدامات تروریستی از اواخر قرن نوزدهم تا اواخر قرن بیستم که مصادف است با هژمونیک شدن گفتمان دموکراسی، گسترش

جنبش‌های اجتماعی رهایی‌بخش، نهادهای مدنی و... ۳/۷ درصد افزایش داشته است.^(۳) اگرچه قاعدتاً این آمار منحصر به تروریسم در مفهوم جدید آن نیست که مورد نظر این مقاله است ولی تأمل‌برانگیز است. مهم‌ترین ویژگی اجتماعی گسترش اقدامات تروریستی، صرف نظر از اهداف و بستر سیاسی‌شان یک خاستگاه مشترک دارد و آن خیزش دموکراسی و ملت‌گرایی است، زیرا همزمان با قوت گرفتن چشمگیر جاذبه‌های دموکراسی و اندیشه‌های روشنگری اقدامات تروریستی نیز در جهان افزایش یافته است؛^(۴) بنابراین تروریسم به عنوان یک دشمن جدید برای تمدن غرب از آن رو مهم است که نظام جهانی را ناامن و ترسناک کرده است. استفاده جامعه‌شناسان سیاسی از تئوری «جامعه خطرناک»^۱ و تبیین آن با مقوله دموکراسی‌خواهی از اینجا ناشی می‌شود.^(۵) مقاله حاضر با طرح این مسئله، به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست:

۱. چرا تروریسم جدید باید در قالب تئوری‌های جامعه‌شناسی فرموله شود؟
۲. چه مناسباتی میان جامعه خطرپذیر، تروریسم و دموکراسی وجود دارد؟

چیستی تروریسم جدید

واژه ترور از ریشه لاتین (Ters) به معنی ترساندن آمده است. عالمان علم سیاست معتقدند روی طیف خشونت سیاسی، تروریسم به روشنی جایی بین دعوا و جنگ قرار دارد.^(۶) اما جنگ، به معنای نوعی خشونت سازمان‌یافته از سوی دولت‌هاست که بر اساس قواعدی معین استوار است. درحالی‌که تروریسم بر اساس کاربرد نامنظم و پیش‌بینی‌ناپذیر خشونت برای دستیابی به اهداف گوناگون رخ می‌دهد.^(۷) امروز مفهوم تروریسم ماهیت متفاوتی پیدا کرده و به شکل معنی‌داری از سایر مفاهیم خشونت‌بار نظیر ترور، جنگ چریکی و جنگ کلاسیک متمایز شده است.

کرن شاو^۲ (۱۹۹۱) نظریه‌پرداز علوم سیاسی معتقد است، تفاوت جنگ‌های تروریستی و چریکی بیش از آنکه استراتژیک و روشمند باشد؛ وجودی و ماهیتی هستند. اگرچه غالباً مطرح می‌شود که جنگ‌های تروریستی ماهیتی برون‌مرزی و بین‌المللی دارند درحالی‌که جنگ‌های چریکی توسط نیروهای چریک در داخل

1. Risk society
 2. Crenshaw

مرزها به شکل منطقه‌ای رخ می‌دهند؛ ولی در هر دو نمونه، هدف اجرای نمایش به زیر سؤال بردن قدرت رسمی و دولتی است که با به خدمت گرفتن نیروهای سرکوب در صدد اعمال کنترل است.^(۸) در تئوری اشمید و راس، جنگ‌های تروریستی شکل گسترده‌تر، پیچیده‌تر و در عین حال جدیدتر جنگ‌های چریکی است که در جریان مطرح شدن فرایند جهانی‌شدن و اهمیت پیدا کردن افکار عمومی، اهداف و روش‌های جنگ را متأثر ساخته است.^(۹) جانگمن (۱۹۹۹) بر مبنای چند معیار جنجال‌برانگیز بر تشابه میان جنگ‌های تروریستی در مقایسه با جنگ‌های چریکی تأکید می‌کند. برخی از این معیارها عبارت است از: «سیاست محوری»، «چندبعدی»، «هدفمندی» و «سلسله‌مراتبی معکوس»^۱ که بعدها توسط پیرل اشتاین (۲۰۰۷) مورد نقد قرار گرفت. وی معتقد است سیاست جنگ‌های تروریستی بر پایه واکنشی پیشامدرنی به جامعه مدرن توسط گروه‌های متحجر که خواهان بازگشت به نظم سابق هستند، استوار است. درحالی که در منطق جامعه‌شناسی جنگ در مورد جنگ‌های چریکی نمی‌توان از مفهوم سیاست استفاده کرد بلکه آن را نوعی استراتژی مبارزه به منظور چانه‌زنی میان نیروهای نظامی رسمی و غیررسمی استفاده می‌کنند. در حوزه جامعه‌شناسی جنگ، ظهور و گسترش تروریسم معاصر جنبشی اجتماعی شناخته می‌شود که در صدد مخالفت و از سوی دیگر مقابله با قدرت کنترل نظامی است که مدرنیته با به جریان انداختن یک جناح و آن هم راست افراطی به راه انداخته است.^(۱۰)

بر اساس مفهوم‌سازی اشتاین، تروریسم زاییدهٔ تکثیر روش‌های مدرن خشونت غیرقانونی است که جنگ‌های چریکی نوع پیش‌پافتاده و قابل کنترل‌تر آن بودند و به هیچ عنوان نمی‌توان قائل به ماهیت چندبعدی برای آن شد بلکه همراه با پایان گرفتن عصر مبارزه‌های چریکی و بی‌تأثیر شدن آنها، نوع جدیدی از خشونت سیاسی در عصر جدید بروز کرد که ناشی از تکثیر ایدئولوژی‌های مذهبی بود. هاینس به نقل از کوپر می‌نویسد اغلب برنامه‌های یک عملیات چریکی در سطح منطقه‌ای و محلی حول یک موضوع مشخص محل مناقشه است؛ درحالی که یک عملیات تروریستی اغلب رها از این قراردادهای محلی عمل می‌کند؛ به‌ویژه با توجه

به معنای نمادینی که تروریسم نو در سال‌های اخیر به خود گرفته است؛ دیگر نمی‌توان مدعی بود تروریسم به دنبال تأمین منافع اقلیت در یک منطقه خاص جغرافیایی علیه نیروهای سرکوبگر دولتی شکل می‌گیرد بلکه حذف سرکوب اکثریت‌های معنابخش در زندگی اقلیت‌ها در سرتاسر دنیا را خواهان است.^(۱۱)

نظر به آنچه در مورد ویژگی‌های اقدام تروریستی و عملیات چریکی شرح داده شد لازم است به طور مختصر به گونه‌شناسی دو گروه طالبان و القاعده به عنوان چالش‌برانگیزترین گروه‌های نظامی مطرح در فضای سیاسی اخیر جهان پرداخته شود تا به شکل دقیق‌تر نسبت هر یک از آنها با مفهوم تروریسم مورد نظر در این مقاله و جنگ چریکی مشخص شود.

طالبان

اصطلاح طالبان در ابتدا برای توصیف یک سازمان نظامی و سیاسی مورد استفاده قرار گرفت؛ سازمانی که در سال ۱۹۹۴ میلادی در عرصه عمل وارد شده بود. طالبان با شعار مبارزه با مشکلاتی که گروه‌های جهادی افغان برای مردم ایجاد کرده بود، اعلام وجود کرد و اهداف خود را اغلب منطقه‌ای و حول منافع ایدئولوژیک و باورهای دینی اعلام کرد؛ اگرچه اقدامات آنها در یک منطقه جغرافیایی مشخص به منظور تأمین این منافع صورت می‌گرفت اما هدف آنها ایجاد یک دولت اسلامی مبتنی بر برداشت‌ها و تفاسیر خشک و غیرمنعطف از اسلام برای به دست گرفتن قدرت بود. در هیچ گروه تروریستی نمی‌توان به این وضوح به تفکیک ساختار - عاملیت دست زد درحالی‌که اعضای گروه چریکی طالبان را می‌توان در قالب یک ساختار فکری و ایدئولوژیکی مشخص تعریف کرد. اگرچه گروه طالبان با تعاریف ارائه‌شده در زمره گروه‌هایی قرار می‌گیرد که از خشونت سیاسی به شکل غیرقانونی در یک منطقه جغرافیایی استفاده می‌کند اما این گروه‌ها برخلاف گروه‌های تروریستی به لحاظ ساختی زمینه مشترک مذهبی، نژادی و جغرافیایی دارند؛ از این رو «طالبان‌یسم» تلفیق سه ساختار فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی معین است که به واسطه شباهت‌های اعضا به‌رغم استفاده از ترور به عنوان یک نوع ابزار جنگی در زمره گروه‌های چریکی قرار می‌گیرد.

القاعده

اگرچه مکانیزم ترور به عنوان ابزار جنگی توسط بسیاری از گروه‌های سیاسی در طول تاریخ مورد استفاده قرار گرفته، اما واژه تروریسم در قالب یک مفهوم بازتولید شده محل بحث و مناقشه بسیاری از تئوری‌پردازان است. «القاعده» اصطلاحی است که پس از واقعه یازده سپتامبر مفهوم تروریسم را به چالش کشید و بار دیگر صاحب‌نظران حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی را بر آن داشت تا به شکلی دقیق‌تر برخورد میان گروه‌های اسلامی را با تمدن غربی مورد واکاوی قرار دهند. اگرچه القاعده نیز جزء گروه‌های نظامی است که از خشونت سیاسی به شکل غیرقانونی استفاده می‌کند اما از یک سو اقدامات آنها اهداف جهان‌شمول و نمادین دارد که به دنبال ایجاد تحول در نظام جهانی است و از سوی دیگر نمی‌توان به روشنی میان منافع اعضای این گروه‌ها و هسته مرکزی شکل‌دهنده به ساختار آن رابطه برقرار کرد؛ از این رو تحلیل گروه‌های تروریستی از هر نظر پیچیده‌تر می‌نماید. جفری هاینز حمله القاعده به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی را شاهدی بر وجود برخورد تمدن‌ها نمی‌داند بلکه انجام چنین پروژه‌ای به معنای ظهور سبک جدیدی از خشونت سیاسی است که با نوع قدیمی آن یعنی جنگ‌های نامنظم متفاوت است.^(۱۲) جامعه‌شناسان سیاسی قائل به نوعی نسبیّت و رابطه علیّی میان مدرنیته و گروه تروریستی القاعده هستند و ریشه‌های پیدایش برخورد خشونت‌بار سیاسی این گروه را در پروژه اشاعه فرهنگ لیبرال دموکراسی در جهان و رشد ناموزون کشورهای دنیا می‌دانند. به نظر جان گری^۱ جوامع غربی بر این باور بودند که مدرنیته شکل واحدی داشته و خواهد داشت و این شاکله همیشه بر همین اساس باقی می‌ماند. اما با ظهور القاعده به عنوان یک گروه تروریستی بسیاری از این معادلات به هم خورد و امروز فرهنگ مدرنیته در معرض خشونت‌های یک گروه مدرن دیگر است.^(۱۳) چراکه القاعده سازمانی مربوط به قرون وسطی نیست بلکه محصول جانبی جهانی شدن جنگ و مولد یک فرهنگ سیاسی جدید مبتنی بر تروریسم است. همان‌طور که کارتل‌های دارو و همکاری‌های تجاری، بین‌المللی شده‌اند، جرائم سازمان‌یافته نیز نه تنها جهانی بلکه «چندملیتی» نیز شده‌اند.

با چنین تلقی از تروریسم می‌توان عناصر وجودی این مفهوم را به شرح زیر فرموله کرد: (۱) خشونت؛ (۲) تعمد؛^{۱۳} تمایل به تخریب نقاطی که از منظر عموم تخریب آنها بسیار دشوار و تا حدودی غیرمحتمل می‌نماید،^(۱۴) (۴) تخریب نمادین و نمایشی به منظور مواجهه با ایدئولوژی مسلط اکثریتی؛ (۵) ناشناسی هویت افراد به‌رغم آنکه ممکن است هویت سازمانی گروهی که کنشگر به آن تعلق دارد رسماً اعلام شود.^(۱۵)

مفهوم دیگری که باید توضیح داده شود، مفهوم تروریسم دولتی است. منظور از این مفهوم، اقداماتی است که بعضی دولت‌ها به نحوی غیررسمی برای حذف فیزیکی یا آسیب‌رسانی به افراد و سازمان‌های مخالف به کار می‌برند ولی در سازوکارهای حقوقی و قانونی مقابله با مخالفان و منتقدان نمی‌گنجد. نمونه‌های این گونه اقدامات در بعضی کشورهای جهان سوم علیه رهبران اپوزوسیون این کشورها قابل مشاهده است. دولت و دستگاه‌های امنیتی وابسته به آن برخلاف مقررات و ضوابط بین‌المللی و رویه‌های حقوقی رسمی به رسمیت شناخته‌شده در قانون‌های رسمی همان کشورها نسبت به حذف فیزیکی مخالفان اقدام می‌کنند. بارزترین نمونه این اقدامات، حمله‌های نهادهای امنیتی دولت اسرائیل علیه رهبران و مخالفان فلسطینی است. اگرچه این اقدامات به مفهوم ترور سستی نزدیک است اما با مفهوم تروریسم به مثابه یک جنبش اجتماعی جدید که مراد این مقاله است، متمایز است.

به این ترتیب، منظور این مقاله ترورهای معمول یک گروه یا جنبش چریکی که با روش‌های غیرمنظم، حملات و اقدامات مسلحانه علیه حاکمیت موجود صورت می‌گیرند مثل طالبان و یا تروریسم دولتی که نهادهای انتظامی و امنیتی از مجاری غیرقانونی برای حذف فیزیکی مخالفان دولت ترتیب می‌دهند نظیر اقدامات دستگاه‌های امنیتی دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین، نیست بلکه منظور این مقاله مصداق عینی تروریسم به مثابه یک جنبش اجتماعی جدید با تعاریف مفهومی است که می‌توان در مورد اقدامات القاعده آن را مشاهده کرد.

۱. ترور اقدامی تصادفی نیست بلکه همیشه با برنامه و از روی قصد و نیت قبلی اتفاق می‌افتد.

پیشینه تحقیق

نخستین بار صاحب نظران، مفهوم تروریسم را در قالب علم حقوق فرموله کردند؛ اما دیری نگذشت که علوم قضایی به مطالعه آن به مثابه یک جرم پرداخت و علوم سیاسی از آن با مفهوم خشونت سیاسی یاد کرد؛ سپس روان‌شناسی اجتماعی بر اساس دو تلقی مبارزه طلبانه و آرمان‌گرایانه به تحلیل تروریسم در ارتباط با جامعه جدید پرداخت؛ اما باز هم بسیاری از پرسش‌ها در مورد علل، انگیزه‌ها و عوامل تحقق چنین کنش خطرناک و بدوی در جامعه دموکراتیک و مدرن امروزی بدون پاسخ ماند؛^(۱) بنابراین لزوم توجه به تحلیل‌های جامعه‌شناسی سیاسی که تروریسم را پدیده چندوجهی^۱ و معنی‌دار تعریف می‌کند و به دنبال واژگون‌سازی مشاجره‌آمیز نظم مستقر^۲ در جهان است، ضروری می‌نماید. در این مقاله ابتدا یک معیار برای خوانش تحلیل‌های نظری انجام‌شده درباره تروریسم ارائه می‌شود؛ سپس در بخش نتیجه‌گیری فرمولی پویا از تئوری‌های جامعه‌شناختی در مورد چگونگی مواجهه آن با نظام‌های دموکراتیک طرح می‌شود.

در تحقیق بورینت (۱۹۹۷)، تروریسم مبدل به یک مفهوم ویژه می‌شود که در قالب تئوری‌های جنبش اجتماعی جدید قابل بحث است. این جنبش مقاومت در دنیایی که شاخص توسعه با افزایش سطح امید به زندگی سنجیده می‌شود و به دنبال توجیه شهروندان برای زندگی در نظام اجتماعی عقلانی، کارا و منطقی است زندگی شهروندان را بیش از همیشه در معرض ناامنی و بی‌عقلی قرار می‌دهد. هراس و ترس از تروریسم، جامعه مدرن امروزی را مجبور به عقب‌نشینی و باج‌دهی کرده است؛ از این رو در دوره‌های اخیر مطالعه مفهوم تروریسم با رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی بیش از همیشه لازم به نظر می‌رسد، زیرا منطق گروه‌های تروریستی به سمت چانه‌زنی‌های سیاسی در عین حفظ ناشناختگی هویت رفته که حاضر به معامله پایاپای با حاکمان سیاسی بر سر منافع خود هستند. دولت‌هایی که بیشترین احساس ترس و مخاطره را دارند و یا دارای منابع و منافع بیشتری هستند ناگزیر از توافق و سازش بیشتری با این گروه‌ها هستند. به این ترتیب نه تنها بازشناسی

تروریسم به عنوان یک جنبش ضروری است بلکه بستر اجتماعی که ترور در آن معنا پیدا می‌کند، اهمیت دارد.^(۱۷)

فلمینگ از همین منظر به تحلیل تروریسم می‌پردازد. به اعتقاد او ترور اقدامی تصادفی نیست بلکه کنشی هدفمند و داری حد و مرز مشخص است که به شکل عقلانی طیف وسیعی از عملیات خشونت‌آمیز مرگ‌بار تا عملیات خشونت‌آمیز غیرمرگبار را تحت پوشش قرار می‌دهد. در اینجا، برخلاف دیگر رویکردها تروریسم ناگزیر از خردمندانه جلوه دادن رفتار خودش است؛ چراکه اگر صرفاً بر شدت خشونت بدون امکان توجیه عقلانی مبتنی باشد، شانسی برای بقا ندارد و حمایت حامیان خود را از دست می‌دهد. منطق حاکم بر اقدامات تروریستی ایجاب می‌کند شمار جمعیت بی‌گناه قربانی از یک حدی بالاتر نرود تا آنها بتوانند به توجیه اقدام خود بپردازند. منطق دیگری که یک اقدام تروریستی را مرزبندی می‌کند سازگار نمودن کاربرد خشونت با «ایدئولوژی» است.^(۱۸) جامعه‌شناسی معاصر با طرح تئوری جامعه خطرپذیر، تروریسم را یک جنبش اجتماعی - هویتی مقاومتی علیه هژمونیک شدن گفتمان دموکراسی‌خواهی معرفی می‌کند که تأمین‌کننده منافع جریان‌های اکثریتی در جوامع غربی یا دیگر جوامعی است که به الگوی لیبرال دموکراسی تمایل دارند. به این ترتیب، تروریسم دشمن اصلی تجدد غرب و دموکراسی لیبرال است. از همین رو کشورهای توسعه‌یافته غربی بیش از دیگران در معرض اقدامات تروریستی هستند. مقاله حاضر نیز این تلقی از تروریسم را مد نظر دارد و در بررسی تحقیقات انجام‌شده درباره تروریسم، آنها را به دو وجه (پراگماتیستی و سمبولیک) تقسیم می‌کند:

۱. صورت پراگماتیسم (عمل‌گرایانه): دوران (۲۰۰۸) در اثر خود ترور را در قالب یک «جرم سیاسی» و «کنشی نابودی‌طلبانه» در جهت «حذف فیزیکی» و «خشونت سیاسی» تحلیل می‌کند. در این تبیین، تروریسم به عنوان یک منازعه نابرابر یا شمشیر دولبه است که گاه علیه اقویا از سوی ضعفا و گاه از سوی اقویا و علیه ضعفا کشیده می‌شود، اما در هر دو حالت گفت‌وگو و توافق به زیر سؤال کشیده می‌شود.^(۱۹) بویند (۲۰۰۴) تروریسم را با مقوله «نابرابری قدرت» تحلیل کرد. او در نتیجه‌گیری مقاله‌اش می‌نویسد: «با تقویت جوامع دموکراتیک و نهادینه شدن

آن در جامعه کنونی باید از شدت و میزان اقدامات تروریستی کاسته شود حال آنکه خود مقوله دموکراسی بر شدت و حدت عملیات تروریستی افزوده است.^(۲۰) کوپر^۱ (۱۹۷۸) معتقد است: «واقعیت تروریسم تمامی قواعد و تئوری‌های علوم سیاسی و حقوق بین‌الملل را با مشکل مواجه ساخته است؛ زیرا امکان ارائه تعریف مشخصی که گویای انواع مختلف این پدیده باشد وجود ندارد». «... همچنین امروز تروریسم دیگر فقط در پی حذف فیزیکی انسان‌ها و نابودی بناهای تاریخی، مراکز تجاری، پادگان‌های نظامی و رهبران سیاسی نیست، گویا همراه با تغییرات تکنولوژیک در جامعه جدید تغییر استراتژی و یا حتی ماهیت می‌دهد. به این معنا که تروریسم به عنوان یک موجود زنده دائماً در حال بازسازی تکنیک‌ها و سازگار کردن خود با جامعه بشری است تا بتواند بالاترین خسارت را از طریق اعمال بیشترین خشونت بزند. شاید امروز حذف فیزیکی افراد و ابنای خشونت واقعی سیاسی نباشد اما تحریف اطلاعات و هک کردن منابع رایانه‌ای قطعاً اقدامی نابودی‌طلبانه، خشونت‌بار و مجرمانه تعریف می‌شود که امنیت حاکمان را بیشتر به مخاطره می‌اندازد». کوپر همچنین معتقد است بازشناسی مقولات مختلف خشونت سیاسی از زیر چتر تروریسم، به لحاظ تئوریک به بالا بردن درک معرفت‌شناختی ما کمک می‌کند تا ماهیت این پدیده را با دیگر پدیده‌ها اشتباه نگیریم. آنچه جهان را در مقابل تروریسم به وحشت انداخته تعداد کشته‌شدگان در عملیات تروریستی نیست بلکه مواجهه با شکلی ناشناخته از مبارزه^۲ است که از گفت‌وگو اجتناب می‌ورزد و از طریق بازنمایش^۳ ترس به شکل آگاهانه و مستقیم خواستار به مخاطره افکندن احساس امنیت و بقای زندگی است؛ مقوله‌ای که مهم‌ترین انگیزه ماندگاری مدرنیته و تنها انگیزه انسان‌ها برای زیستن و پذیرش جامعه مدرن به‌رغم مشکلات آن است.^(۲۱)

(۲) صورت نمادین: در این پارادایم فکری، تروریسم در قالب ساختارهای اجتماعی - هویتی صورت می‌گیرد و تفکر «جامعه ریسک‌پذیر» را در ذهن تداعی

1. Cooper
 2. Dual
 3. Re Cataloging

می‌کند که در آن امکان فروپاشی هر نوع آرمان قدرت، عقلانیت، امنیت، بقا و ماندگاری در جامعه مدرن را ضربه‌پذیر می‌سازد. محققانی که برای تحلیل تروریسم به واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توجه می‌کنند در زمره صورت‌های نمادین تروریسم قرار می‌گیرند که معتقدند این واقعه برای مقابله با ماهیت عصر روشنگری غرب طراحی شد و نه تخریب مرکز تجارت جهانی امریکا. وجه بارز جهان غرب عقلانیت مدرن است که ذاتاً با هویت هستی‌شناسانه تروریسم در تعارض است؛ بنابراین پدیده تروریسم خود مهم‌ترین معنای حیات اجتماعی مدرن را که همان امنیت و ماندگاری عقلانی است، با خطر مواجه ساخته است. این احساس ناامنی هم در سطح کنشگران و هم در سطح دولت‌ها و نظام‌های سیاسی وجود دارد. مهم‌ترین نظریه‌پردازانی که تروریسم را در قالب چنین رویکردی تحلیل می‌کنند ژاک دریدا^۱، یورگن هابرماس^۲، چامسکی^۳، بودریلارد^۴ و ژیزک^۵ هستند.^(۲۲)

واقعیت تروریسم از این منظر، زائیده اندیشه تمامیت‌خواهی^۶ است که در حوزه‌های مختلف رسانه‌ای، مذهبی و سیاسی قابل طرح است و در مقابل تک‌صدایی^۷ حاکم بر فضای جامعه مدرن و متکثر رخ داده است. در واقع ترورهای نمادین نشان از نوعی تقابل با اندیشه «هنجارمندی غرب»^۸ و به چالش افکندن طرفداران این نگاه است. ایدئولوژی‌ها از راه‌های مختلف ممکن است مطرح شوند؛ به‌ویژه زمانی که امکان تبادل هم‌وزن وجود نداشته باشد؛ از این رو می‌توان اقدامات تروریستی را که خود باعث ایجاد ناامنی هستی‌شناختی و جامعه خطرناک می‌شوند، واکنشی نمادین، خاموش، بی‌نام و بی‌جا در برابر منولوگ آشکارا قدرتمند و مسلط تمدن غرب دانست که تلاش می‌کند به جوامع و انسان‌ها این امنیت خاطر را بدهد که تحت لوای آن از امنیت و رفاه جاودانه برخوردارند.^(۲۳) مقالات مهمی در این

1. Jacques Derrida
2. Jurgen Habermas
3. Noam Chamsky
4. Jean Baudrillard
5. Slavoj Zizek
6. Holistic
7. Monologist
8. West Normalized

سال‌ها نوشته شدند که با نگاهی متفاوت نسبت تروریسم و جامعه جدید در آن مورد بازنگری قرار گرفت. در این تحقیق به شکل خاص رابطه این پدیده با دموکراسی به عنوان مهم‌ترین ارمغان نظام لیبرال دموکراسی مورد بررسی قرار گرفته است.

تروریسم در مواجهه با نظام‌های دموکراتیک

در رویکردهای مربوط به حقوق بین‌الملل و علوم سیاسی برخلاف تئوری‌های جامعه‌شناسی، تروریسم عمدتاً جرمی سیاسی تلقی می‌شود و به جای طرح پرسش پیرامون چگونگی مواجهه با آن، از مبارزه با تروریسم سخن می‌گویند. بررسی‌های جامعه‌شناختی مفهوم تروریسم نیازمند فهم آن به مثابه یک Text در درون یک Context است که در دوره‌های مختلف تاریخی بر حسب نوع مناسبات اجتماعی و سیاسی میان اعضای جامعه و دولت‌ها، روش‌های مبارزاتی نیز تغییر روش و محتوا داده‌اند اما سرشت اعتراضی خود را حفظ کرده‌اند.

تحلیل‌های جامعه‌شناسی سیاسی در این راستا به ما کمک می‌کند تا نوع اعتراض‌های سیاسی را در قالب سه نوع مجادله تقسیم‌بندی کنیم:

۱. بحث پیرامون ارتباط تروریسم با مقوله دموکراسی یکی از مهم‌ترین نقاط برخورد حوزه سیاسی و مجادلات جامعه‌شناسی است. بر اساس دیدگاه جامعه‌شناسان امریکایی، بعد از واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر توسعه دموکراسی به عنوان ابزاری برای افزایش امنیت در جامعه جهانی مطرح شد که قادر به جلوگیری از جنبش تروریستی است. بر اساس این دیدگاه، توسعه دموکراسی پایه و اساس امنیت در خاورمیانه تلقی شد. پیرو این مقوله دو دیدگاه نظری کلی وجود دارد:

دیدگاه اول

بر اساس این دیدگاه دموکراسی می‌تواند امنیت را به جامعه جهانی بازگرداند و با دموکرات کردن کشورهای اقتدارگرا می‌توان از صلح در جهان برخوردار بود. بحث‌های نظری که حول رابطه بین دموکراسی و امنیت اجتماعی - سیاسی شکل گرفته‌اند، به دنبال پاسخ به این سه پرسش هستند:

■ آیا فقدان دموکراسی علت اصلی تروریسم است؟

■ آیا دموکراسی توانایی دولت‌ها را برای مقابله مؤثر با تروریسم افزایش می‌دهد؟

■ آیا بین تروریسم و نوع رژیم رابطه وجود دارد؟

گروهی از جامعه‌شناسان طرفدار دموکراسی در جهان اسلام امید دارند که با دموکراسی بیشتر و حمایت بیشتر از دموکراسی می‌توان جلوی انحراف از قراردادهای بین‌المللی و محرومیت‌های عمومی را گرفت و احتمال پیوستن جوانان آسیب‌پذیر و ناراضی به خشونت و ترور را کاهش داد. کارسی و زالد^۱ اعتقاد دارند دموکراسی تنها از طریق افزایش موقعیت‌های هماهنگ بین قومی در جوامع چندقومی و چندفرهنگی سبب کاهش خطر تروریسم می‌شود. اگر نه دموکراسی اکثریتی همواره تنفر اقلیت علیه اکثریت را محقق می‌سازد. (۴۴) از آنجاکه محافظه‌کاران امریکا، بنیادگرایی اسلامی یا رادیکالیسم اسلامی را در منطقه خاورمیانه مهم‌ترین عامل رشد تروریسم می‌دانند معتقدند باید از طریق حمایت از اسلام اصلاح‌طلب و دموکرات، شیوه‌های معتدلی از حکومت اسلامی را در این منطقه مستقر کرد تا اسلام در حد و مرزهای خود باقی بماند و بنیادگرایان اسلامی نتوانند از روش‌های تروریستی، ایدئولوژی خود را به بیرون از مرزها ببرند یا از طریق روش‌های تروریستی به اهداف خود دست یابند.

تمایز قائل شدن میان دو مفهوم «بنیادگرایی اسلامی» و «اسلام‌گرایی رادیکال» و بررسی نسبت آن با دموکراسی برای فهم رخدادهای تروریستی، بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر برای جامعه‌شناسان اهمیت تئوریک پیدا کرد. به این ترتیب مراد از بنیادگرایان اسلامی گروهی هستند که بر اساس انگیزه‌های مذهبی عمل می‌کنند و در صدد احیای نوعی از اعمال مذهبی متصور و اصیل‌ترند؛ درحالی‌که اسلام‌گرایان رادیکال بر ضرورت توسل به خشونت برای تحقق اهداف سیاسی و ایدئولوژیک‌شان تأکید دارند. اولیویه رونا در کتاب خود با عنوان «اسلام جهانی‌شده» در مورد اسلام رادیکال یا جهادگرایان می‌گوید: «دین‌داری خالص اسلامی ریشه در فرهنگ ملی یا محلی دارد و مادامی که آموزه دینی داعیه جهان‌شمولی نداشته باشد و به دنبال جرج و تعدیل عادات، آداب، رسوم و اصلاح

1. Carthy and Zald

اعتقادهای ایدئولوژیک مردم و حاکمان سیاسی جهان نباشد نمی‌تواند عامل محقق‌کننده پدیده تروریسم باشد». اسلام‌گرایی رادیکال محصول چیزی است که اولیویه رونا آن را «سرزمین‌زدایی غیردموکراتیک اسلام» می‌نامد. اما در بحث بنیادگرایی اسلامی، جهان با افرادی مواجه است که پیرو اعتقادات مذهبی‌شان به اداره حکومت می‌پردازند و در این راستا دیانت و سیاستشان اسلامی می‌شود. چنین رویکردی می‌تواند انواع مختلفی از حکومت‌های دیکتاتوری یا دموکراتیک را پدید آورد که در هر دو صورت با تروریسم بی‌ارتباط است.^(۳۵)

دیدگاه دوم

در این دیدگاه دموکراسی خود عامل تنش‌زا و تولیدکننده تروریسم تلقی می‌شود. آرکویلا و رونفلد^۱ معتقدند اگر دموکراسی حکومت اکثریت بر اقلیت است، تروریست‌هایی چون بن‌لادن و پیروان او محصول ناامیدی تحقق حقوقشان در فضای اکثریتی هستند. آنها جدای از محل تولدشان در کشورهای جامعه‌پذیر شدند که در آنجا مخالفت سیاسی با نظر اکثریت غیرقانونی است.^(۳۶) آنها محصول تنفر شدید از حکومت‌های استبدادی حاکم بر کشور خود و سلطه آمریکا بر این حکومت‌ها هستند. بن‌لادن به دلیل تنفر شدید از آمریکا و شیوه‌های مستبدانه خاندان آل مسعود، تروریسم را روش مبارزاتی انتخاب کرده و همین امر متولی توسعه‌گرایش‌های ضد امریکایی در جهان است. با این تعبیر چنانچه بپذیریم فقدان دموکراسی علت پیدایش تروریسم است، باید بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا دموکراسی باعث جلوگیری و از بین رفتن خطر تروریسم شده است؟

آن دسته از دیدگاه‌های نظری که تروریسم را فرزند دموکراسی تلقی می‌کنند و معتقدند هرچند دموکراسی به عنوان مطلوب‌ترین و مقبول‌ترین شکل حکومت توانسته زمینه مذاکره و سازش میان گروه‌های مختلف اجتماعی را امکان‌پذیر سازد، ولی همزمان سبب طرد اقلیت‌ها شده و گروه‌های بی‌نام و ناشناخته‌ای که برای ابراز هویت و وجود خود و یا به عبارت بهتر با هدف شدن توسط اکثریت‌ها مجبور به استفاده از روش‌های تروریستی می‌شوند را تولید کرده است.^(۳۷) تروریست‌ها این

اقدامات را راهی برای به میز مذاکره کشاندن، چانه‌زنی و گرفتن امتیازات اجباری می‌دانند تا همزمان برای ماندگاری در میان اکثریت‌ها تلاش کنند. با چنین استدلالی یکی از راه‌های مواجهه و نه مبارزه با تروریسم پذیرش وجود گروه‌های اقلیتی است که تمایل دارند منافعشان در استفاده از منابع موجود حفظ شود و سهمی در قدرت داشته باشند. مکانیزم‌هایی چون میانجی‌گری، اقناع‌سازی و سازش با مصالح اقلیت‌ها از این جمله‌اند.

علاوه بر تبیین‌های نظری فوق، برخی شواهد تجربی نشان می‌دهد حکومت‌های دموکراتیک استعداد کمتری برای تروریسم ندارند یا بین نوع رژیم (دیکتاتوری یا دموکراسی) و تروریسم، رابطه‌ای وثیق وجود ندارد. طبق گزارش سالیانه دپارتمان دولتی (نمونه‌های تروریسم جهانی) بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳ بیشتر حوادث تروریستی در کشورهای آزاد یا دموکراتیک رخ داده است. طبق این گزارش در بین این سال‌ها ۲۰۳ مورد حمله‌های تروریستی در هند رخ داده است. چین به عنوان پُرجمعیت‌ترین کشور دیکتاتوری، تعداد حملات تروریستی در آن بین این سال‌ها خیلی کمتر از هند بوده است. شواهد مستند رابطه بین نوع رژیم و تروریسم نشان می‌دهد در دهه ۷۰ و ۸۰ بیشتر گروه‌های تروریستی در کشورهای دموکراتیک پدید آمده و حتی دموکراسی‌های اسرائیل و ترکیه، گروه‌های تروریستی خود را به وجود آورده‌اند؛ بنابراین هیچ دلیل نیرومند تجربی‌ای برای اثبات رابطه میان دموکراسی یا هر نوع حکومت دیگری با تروریسم وجود ندارد. جسیکا استرن در مطالعه قابل توجه‌اش در این مورد استدلال می‌کند که دموکراتیزاسیون لزوماً بهترین راه مبارزه با افراط‌گرایی نیست زیرا گذار به دموکراسی این‌طور شناخته شده که دوران آسیب‌پذیر خاصی را موجب می‌شود که دولت‌ها را کاملاً درگیر می‌کند؛^(۲۸) از این رو دلیلی ندارد که جهان عرب دموکراتیک، تروریست‌های کمتری را پرورش دهد. مورد امریکا، اسرائیل و هند نشان می‌دهد وجود حکومت‌های دموکراتیک سبب مصونیت از تروریسم بین‌المللی نشده است.

توماس هامر دیکسون معتقد است حساسیت بالای کشورهای غربی در مقابل اندیشه تروریسم به دلیل پیچیدگی پیشرفت، همبستگی و تمایل‌شان به تمرکز و آسیب‌پذیری بالای آنهاست که در محدوده جغرافیایی کوچکی به سر می‌برند.^(۲۹)

علاوه بر این، اقدامات امریکا پس از واقعه ۱۱ سپتامبر نشان داده دموکراتیک‌سازی نه تنها سبب خشک شدن ریشه درخت تروریسم نمی‌شود بلکه زمینه تضعیف توانایی حکومت‌های دموکراتیک جدید را برای مهار تروریسم فراهم می‌کند به طوری که دولت‌های دموکراتیک در مقابل تروریسم بسیار آسیب‌پذیر می‌شوند. بر اساس این دیدگاه، روند دموکراتیک‌سازی علت ناتوانی اندونزی در تکرار تجربه مالزی و سنگاپور در سرکوب تروریست‌ها معرفی می‌شود.^(۳۰)

۲. دیدگاه مجادله‌آمیز دیگر تروریسم را در نسبت با تئوری‌های رفاه اجتماعی - اقتصادی تبیین می‌کند. بر اساس این دیدگاه، شدت تخریب و واکنش گروه‌های تروریستی بیانگر وجود یک گروه فاقد تعلق و دارایی است که هیچ ترسی از نابودی منابع ندارد زیرا احساس تعلق ندارد؛ از این رو گروه‌های تروریستی را می‌توان جنگ گروه‌های فقیر، گرسنه و وحشی علیه گروه‌های متمول، متمدن و ثروتمند دانست که همواره ترس از دست دادن دارند. جامعه‌ای که برای همگان انگیزه‌ای برای بودن و یا حداقلی از وابستگی و تعلق ایجاد کند، سبب تربیت نیروی محافظه‌کار می‌شود که حاضر به اقدام تروریستی نیست اما در سطح بین‌المللی فاصله شمال و جنوب (فقیر و غنی) چنان سرعتی را طی می‌کند و چنان فاصله‌ای را دارد که ضررش متوجه خود تمدن غرب شده، زیرا وحشت از اقدام تروریستی اقلیتی وحشی، ستون پیشرفت‌ها را می‌لرزاند؛ بنابراین راه دیگر مواجهه با تروریسم توجه به توزیع منابع تولیدکننده تعلق به همگان و جلوگیری از قطب‌بندی شدید در سطح داخلی و خارجی است.

۳. بر اساس یک دیدگاه نظری دیگر مفهوم تروریسم با تئوری‌های فرهنگی - هویتی قابل تحلیل است؛ زیرا تروریسم زاینده جهان پاره‌پاره‌ای است که در آن همبستگی و وحدت تضعیف شده است؛ از این رو تقویت پیوندهای بین‌المللی و تأکید بر جنبش‌های اجتماعی بدون مرز باعث جهان‌دوستی و نوع‌دوستی بیشتر می‌شود. در چنین شرایطی گروگان‌گیری که یکی از مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار در اجرای یک پروژه تروریستی است بی‌معنا می‌شود زیرا تروریست‌ها گروگانی خارج از خود نمی‌توانند تعریف کنند. راه تقویت همبستگی، تشکیل جلسات تشریفاتی میان دولت‌ها به تنهایی نیست و تصویب قطعنامه علیه گروه رقیب اقدام

مؤثری نبوده و نیست بلکه باید کوشید تا از طریق تولید منابع مشترک، منافع مشترک بین‌المللی ایجاد کرد تا آنچه به مثابه گروگان تعریف می‌شود، دایره‌ای محدود و محدودتر پیدا کند. امروز جنبش صلح، حفظ محیط زیست یا به عبارتی جنبش‌های جدید به سمت تقویت جهان‌وطنی سیر می‌کند. بر اساس این رویکرد اجتماعی، مناطق مختلف جهان ارزش جغرافیایی - سیاسی مختلفی دارند. علت تبدیل خاورمیانه به مرکز بحران‌های تروریستی زمان حاضر این است که چون این منطقه مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده انرژی کل دنیا است؛ از این رو حکومت‌ها و گروه‌های مختلفی در این منطقه به منظور کسب بیشترین منافع اقتصادی و سیاسی به استعمار هویت‌های اجتماعی و فرهنگی می‌پردازند که این امر خود منجر به تولید جهان دوپاره‌ای می‌شود که امکان گروگان‌گیری را افزایش می‌دهد.^(۳۱)

در هر حال، جامعه مدرن کنونی از آن جهت جامعه‌ای خطرپذیر قلمداد می‌شود که هریک از مدعیان تمدن به دنبال محاصره آن به نفع ایدئولوژی و اثبات هویت برتر خود هستند. زمانی که بن‌لادن اعلام کرد او و مجاهدین در فروپاشی اتحادیه شوروی نقش قطعی بازی کردند، بیانگر این حقیقت بود که تمدن غرب بدون رقیب رها نشده و اگر جنگ سرد تمام شده هر زمان روش‌های جدیدی برای مقابله به وجود می‌آید. میدان جنگ تمدن‌ها تنها اسلام و مسیحیت نیست. برنارد لویس جنگ مسلمانان فلسطینی را با یهودیان اسرائیلی نمونه‌ای دیگر از برخورد تمدن‌ها معرفی می‌کند. جین پیره دوپای^۱ می‌گوید: «چیزی که نظم جهانی را به مخاطره می‌اندازد بحث هویت‌هاست و نه تفاوت‌ها». تا پیش از آنکه اقدامات تروریستی با هدف ایجاد جامعه خطرناک محل بحث تئوریک قرار گیرد، این اقدامات با عنوان مسئله آشتی‌ناپذیر بودن تفاوت‌های فرهنگی^۲ مطرح می‌شد.^(۳۲)

یورگن هابرماس از دیگر تئوری‌پردازان بنام این حوزه محسوب می‌شود. او معتقد است اساساً ترور با هویت‌ها سروکار دارد نه با تفاوت‌ها؛ از این رو مواجهه جهان عرب با امریکا ناشی از به چالش افکندن سرمایه‌داری مدرن است و نه تفاوت‌های تکنولوژیک و نظامی غرب و یا توسعه اقتصادی امریکا در مقایسه با

1. Jean Pierre Dupuy
2. Irreconcilable Cultural Differences

دیگر کشورهای جهان. تحلیل هابرماس از پدیده اجتماعی تروریسم در ایجاد جامعه خطرناک در پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین کشور سرمایه‌داری از اینجا سرچشمه می‌گیرد که مونولوگ غرب ادعای برتری فرهنگی و سلطه تمدنی بر جهان دارد. در واقع چیزی که جامعه مدرن امروز را به مخاطره کشیده استعمار هویت‌های فرهنگی دیگر تمدن‌هاست.

به زعم هابرماس مقوله مذهب عامل تبیین‌کننده مهمی در سرخوردگی هویت‌ها به شمار می‌رود. چیزی که مسلمانان عرب جهان اسلام را به سمت رقابت جدی و خطرناک با مسیحیت می‌کشاند این موضوع است که آنها به عنوان دو دین بزرگ از حیث تعداد پیروان در سراسر جهان، هریک در دوره‌ای از تاریخ افتخارات شکوهمند جهانی داشتند. امروز دنیای اسلام اعتبار اقتصادی، نظامی و سیاسی خود را از دست داده اما مدعی حقانیت و اصالت تاریخی خود در حوزه ایمان و باور است. درحالی‌که غرب همواره کوشش می‌کند با به حاشیه راندن اسلام، این حقانیت را زیر سؤال ببرد. در واکنش به چنین به حاشیه رانده‌شدگی است که گروه مقاومتی شکل می‌گیرد که هدف آن تخریب سیاسی تمدن جایگزین است تا تجربه درد تحقیر را از طریق ناامنی زندگی روزمره شهروندانی که زیر سایه تمدن غرب احساس آرامش می‌کنند، به آنان بچشانند. هابرماس اشاره می‌کند آن‌گاه که جنگ وجهی هویتی - تمدنی به خود می‌گیرد دیگر با دخالت نیروهای امنیتی - پلیسی و قطعنامه‌های حقوقی و قضایی قابل حل نیست بلکه نیازمند نسخه‌ای اجتماعی است. هابرماس حل این بحران را در قالب تئوری «دموکراسی گفت‌وگو» و رسیدن به یک توافق از طریق دانش‌رهایی‌بخش مطرح می‌کند که در آن معرفت‌ها و منزلت‌ها زیر بار استعمار قدرت و ثروت تحریف نشوند. او معتقد است هر زمان که «سیستم اجتماعی»^۱ بخواهد در بازی میان تمدن‌ها بر «جهان زندگی»^۲ مسلط شود بازی به سمت خشونت تروریستی کشیده می‌شود زیرا مشروعیت دچار بحران می‌شود. فاصله تمدن غرب با دیگر تمدن‌ها امروز چنان بالا گرفته که گروه‌های تروریستی انتزاعی در نبرد خطرناک چیزی برای از دست دادن نمی‌بینند.

نظر به آنچه گفته شد مهم‌ترین نقطه ضعف مدرنیته غربی ترس از تهدیدهای گروه‌های تروریستی است و دعوت هابرماس به سمت توافق دیالکتیکی جلوگیری از تخریب سیاسی جهان زندگی است.^(۳۳) چنانچه بخواهیم تئوری هابرماس را به شکل دقیق‌تر در چهارچوب بحث‌های مربوط به مفهوم تروریسم به کار بگیریم باید آن را اقدامی اعتراض‌آمیز علیه نظم موجود جهانی دید که در آن گفتمان مسلط با به‌کارگیری ابزارهای مختلف، امکان گفت‌وگو یا دیالوگ برابانه را برای دیگر گروه‌های منزلتی در نظام‌های اجتماعی و گروه‌های معرفتی فراهم نمی‌کند. تسلط گروه‌های قدرت و ثروت در نظام‌های سیاسی و اقتصادی تحت لوای دموکراسی اکثریت، گروه‌های اجتماعی و هویتی را استعمار می‌کند و اقلیت سازمان‌یافته قدرتمند و ثروتمند فرصت تحریف جهان را بدان‌گونه که منفعشان ایجاب می‌کند به دست گرفته‌اند. در واکنش به چنین نظامی، برخی گروه‌ها در دفاع از هویت خود رعب‌انگیزترین اقدامات را به منظور پُر کردن گوش تاریخ مرتکب می‌شوند و از استراتژی‌های تلافی‌جویانه با روش‌های تروریستی استفاده می‌کنند. برخی از این اقدامات در پرتو جنبش‌های رهایی‌بخش می‌گنجد.

به‌زعم هابرماس، تک‌صدایی سرمایه‌داری در حوزه فرهنگی در یک سطح، مسلط کردن سکولاریزم را در برداشته که از یک سو هویت‌های دینی را جریحه‌دار و از سوی دیگر آنها را به عنوان گفتمان‌های حاشیه‌ای طرد و یا تحقیر کرده است. کل بحث هابرماس در مورد شکل‌گیری جنبش‌های تروریستی اخیر متوجه انتقاد او به دموکراسی ابزاری است که امکان تعیین سرنوشت اقلیت‌ها را در سرنوشت خود محدود کرده زیرا فهم هویت‌های دینی در بستر فرهنگی خودشان صورت نمی‌گیرد. چنین گروه‌هایی به منظور مقابله با تحریف هویتی و جبران ضعف‌های خود به ناامن ساختن نظم سیاسی مسلط دست می‌زنند و درست به همان حوزه‌هایی خسارت می‌رسانند که نظام سیاسی - اقتصادی، قدرت و ثروت خود را از آن به دست می‌آورد. با چنین رویکرد نظری می‌توان رخداد ۱۱ سپتامبر علیه سرمایه‌داری مدرن و یا موضوع دعوای فلسطین و اسرائیل را تحلیل نظری کرد.

ژاک دریدا پدیده نمادین تروریسم را با تأکید بر دیدگاه‌های پساساختارگرایانه و در قالب تئوری جامعه خطرناک صورت‌بندی می‌کند. از نظر او ترور یکی از

وحشتناک‌ترین اقدامات جامعه جدید است که برخلاف نوع کلاسیک خود از طریق بمب، تهاجم و سلاح‌های کشتار طی یک رابطه خصمانه انجام نمی‌گیرد. امروزه برای ارتکاب به یک اقدام تروریستی لزوماً نیازمند آموزش افرادی که داوطلب یک عملیات انتحاری باشند نیستیم بلکه علم و تکنولوژی در خطرپذیر کردن جامعه جدید چنان به سرعت پیش رفته که وارد ساختن یک ویروس در برنامه‌های کامپیوتری که دارای اهمیت استراتژیک است، می‌تواند منابع اقتصادی، نظامی و سیاسی یک کشور را نابود کند. با این نگاه، اقدام تروریستی ۱۱ سپتامبر یک اقدام تروریستی سنتی است که هدفش تشویش اذهان عمومی و انتقال ترس به همه لایه‌های طبقاتی اعضای یک جامعه است تا به مبارزه سیاسی و نظامی طلبیدن یک کشور. اینکه علم، قدرت به راه انداختن نوعی اقدام تروریستی بدون خشونت و خونریزی را برای تروریست‌های جدید فراهم کرده که بدون جریحه‌دار شدن وجدان جامعه بشری و محکوم شدن مسببان آن از سوی عامه مردم دنیا تحقق‌پذیر است، نشان می‌دهد نوک پیکان تروریسم به سمت حیات بشر نیست بلکه سری‌ترین منابع اطلاعاتی و نظامی پیشرفته‌ترین کشورهای جهان می‌تواند قربانی ترور شود.

به زعم هابرماس ترس و وحشت تنها نظام اجتماعی و جهان‌زندگی را تهدید نمی‌کند بلکه تروریسم با استفاده از نوعی «شالوده‌شکنی»، منطق مبارزه را تغییر داده است. امروز یک نظام سیاسی و نظامی قدرتمند در مواجهه با یک نیروی ناشناس و حاشیه‌ای احساس وحشت می‌کند.^(۳۴) در همین زمینه الکساندر^۱ (۲۰۰۴) در قالبی تکرارگرایانه تروریسم را پاسخی نمادین، دراماتیک و نمایشی می‌داند که شالوده‌های یک مبارزه مدرن را در هم شکسته، اما باید در درون ساخت فرهنگی خودش کدگذاری شود و تا زمانی که چنین بستری فراهم نشود و از آن در قالب یک جرم سیاسی یاد شود، نمی‌توان آن را چیزی جز یک برچسب دانست.

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر به نسبت میان تروریسم جدید که خواهان واسازی نظم جهانی است، با نظام دموکراتیک پرداخته شد. بر اساس تحلیل‌های جامعه‌شناختی این

مقاله، پیدایش جنبش‌های تروریستی ناشی از تناقض درونی نظام لیبرال دموکراسی با ارزش دولت حداقلی است. نظامی که از یک سو بر کوچک شدن دولت‌ها تأکید دارد و دولت حداقلی را به رسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر در صدد تحمیل قواعد جهان‌شمول خود بر آنهاست. به این ترتیب تروریسم در معنای مورد نظر مقاله، واکنشی دفاعی از سوی اقلیت‌هایی است که به نام دموکراسی امکان ورود به بازی را در نظام جهانی از دست داده‌اند. این حذف مشروع بر اساس تئوری‌های جامعه‌شناختی مطرح‌شده در این مقاله هریک به نحوی خاص موجب ترغیب هویت‌های اقلیتی سرکوب‌شده به سمت واکنش‌های تروریستی خشونت‌بار می‌شود.

در مجموع تروریسم به معنایی که در این مقاله مد نظر است یک جریان هدایت‌شده به وسیله یک پاسخ ضد هژمونیک به قدرت‌های هژمونیک‌طلب است. موتور حرکت این جریان را باید در بحث بسیج منابع جست‌وجو کرد که همراه با صنعتی‌شدن و بالا گرفتن رقابت‌های جهانی و رشد قابل توجه فناوری، زمینه ایجاد اشکال مختلف و عملکردهای متنوع تروریستی را فراهم آورده است. در عین حال تروریسم از فرایند ضدیت با نهادینه‌شدگی دفاع می‌کند و از مشخص کردن شالوده خاص و تعریف خود در قالب آن شکل از نهادینگی اجتناب می‌ورزد و این در نتیجه پیوند تروریسم با جامعه فرامدرن شکل می‌گیرد. برخلاف اساس معرفت‌شناسی ذات‌پندارانه موجود در بستر^۱ مدرن، تروریسم را باید به مثابه یک متن^۲ در معادلات قدرت - پرستیژ تحلیل کرد؛ زیرا اساس آن با به‌کارگیری خشونت بار قدرت با هدف کسب پرستیژ نمادین قابل توجیه است. از آنجاکه به مخاطره افکندن مقوله زندگی و امنیت از طریق جوشش‌های عاطفی و هیجانی سازماندهی می‌شود، گروه‌های تروریستی نیازمند نوعی مناسک‌سازی هستند که به قوت آن، توان حفظ همبستگی میان گروه ضد هژمونیک را پدید آورند. اساساً همبستگی یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های گروه‌های تروریستی برای تداوم و باز تقویت‌سازی خود است.

1. Context
2. Text

■ تئوری ضد هژمونیک^۱ در بیان استدلال خود مطرح می‌کند در جامعه‌ای که نمایش جنبش‌های اجتماعی متکثر پیش روی چشم جهانیان اجرا می‌شود، اما پذیرش تفاوت‌ها در یک قالب تفوق‌طلبانه رو به استهاله می‌گذارد، برخلاف انتظار با شکلی از مواجهه روبه‌رو می‌شویم که در آن شیوه‌های بوروکرات، رسمی، نهادی به سمت اقدامات نظامی غیررسمی و تروریستی سوق داده می‌شود. مفهوم هژمونی بر اساس دستگاه معرفتی گرامشی مطرح می‌شود که معتقد است تفوق گروهی علیه گروه دیگر ریشه در تفوق فرهنگی دارد و آن را غیر قابل مشاهده می‌داند. در مقابل این تفوق، جنبشی ضد هژمونیک شکل می‌گیرد که اثرات برتری گروه غالب را خنثی می‌کند و ایجاد ترس نسبت به زندگی که بالاترین سطح از تهدید و برتری است را مورد استفاده قرار می‌دهد. بر اساس این تئوری، گروه‌های تروریستی ضد جنبش‌هایی هستند که با اعمال فشار سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی و نظامی با جنبش‌های رهایی‌بخش جدید مقابله می‌کنند،^(۳۵) زیرا آنها نیز مدعی ایدئولوژی معتبر هستند، اما در اقلیت جای دادن آنها توسط گفتمان اکثریت منطقی دموکرات و مدرن موجب شده نه تنها این اقلیت وارد بازی نشود بلکه به ایدئولوژی نامعتبر و ناحق نیز متهم شود. تبیین اقدامات تروریستی گروه‌هایی نظیر حماس پاسخ متقابل به این پردازش‌دگی و نامعتبر تلقی شدن ایدئولوژی است. واکنش جنبش‌های تروریستی از هر نوع که باشد تهدید زندگی روزمره است؛ اندیشه‌ای که بنیادهای ایدئولوژی مدرن را فرو می‌پاشد و عملاً اعتبار و حقانیت این ایدئولوژی را زیر سؤال می‌برد.^(۳۶)

■ تئوری بسیج منابع^۲ مطرح می‌سازد که جنبش‌ها از طریق دستیابی به کالاهای اقتصادی و مادی، دانش فرهنگی و تکنولوژیک، سرمایه انسانی و کار، و توانایی سازماندهی ایدئولوژی معتبر و بنا ساختن یک سازمان برای فعالیت جمعی خشونت‌بار قادر به تداوم حیات هستند. تفاوت عمده جنبش‌های تروریستی با دیگر جنبش‌های اجتماعی در شیوه زیرزمینی^۳ بسیج منابع است زیرا این بسیج به دور از انظار عمومی، به شیوه‌های زیرزمینی و در شرایطی فرامرزی تحقق می‌یابد؛ از این‌رو

1. Counter Hegemonic Theory
 2. Resource Mobilization
 3. Clandestine

نیازمند اعضای است که از یک سو توانایی به کارگیری سطح بالایی از دانش را به منظور درنوردیدن مرزهای مکانی و زمانی داشته باشند و از سوی دیگر قادر به اجرای برنامه‌ها از طریق آموزش‌های دیجیتالی و غیر حضوری باشند. بدیهی است جذب نیروهای فعال برای چنین جنبش‌هایی بسیار دشوار است. علت آن را باید در ماهیت ضد نهادی جنبش‌های تروریستی جست‌وجو کرد.^(۳۷)

■ تئوری قدرت - پرستیژ در قالب بحث‌های مشروعیت و بر قابل طرح است. از نظر وبر روزمرگی^۱ می‌تواند عامل مشروعیت باشد. به کارگیری این مفهوم برای تحلیل جنبش‌های تروریستی نشان می‌دهد شکستن چهارچوب‌های روزمره از طریق به مخاطره افکندن روزمرگی زمینه تبدیل اقدامات تروریستی را به یک جنبش نامشروع فراهم کرده است. در واقع تروریسم به عنوان یک جنبش ضد روزمره در آن سوی طیف مشروعیت قرار می‌گیرد.

وجه دیگر تئوری مشروعیت وبر در منطق جغرافیای سیاسی^۲ مطرح می‌شود. از نظر او مشروعیت واحدهای سیاسی یک بُعد داخلی و درونی دارد و یک بُعد جهانی و بیرونی که حاصل جمع آن شکل‌گیری قدرت - پرستیژ است. چنانچه مبنای بهره‌مندی از قدرت - پرستیژ را پذیرش درونی و بیرونی بدانیم جنبش‌های تروریستی فاقد مشروعیت بیرونی هستند زیرا گفتمان اکثریتی و مسلط جامعه جهانی کنونی متصل به منطق مدرنیسم، اومانیزم و لیبرالیسم است که از یک سو به دنبال «قدرت» یعنی امکان تحمیل اراده خود برخلاف تمایل رقیب با توسل به ابزارهای نظامی است، و از سوی دیگر به دنبال «پرستیژ» یعنی تظاهر به عدم استفاده عملی از ابزارهای خشونت علیه ضعیف به منظور جلب احترام متقابل هستند؛ حال آنکه تروریسم با هر دو منطق ناسازگار است. به همین دلیل تروریسم از نظر رویکرد حاکم بر نظام جهانی غیر مشروع قلمداد می‌شود. درحالی‌که بهره‌مندی از قدرت - پرستیژ یکی از مهم‌ترین نیازهای این گروه‌ها تلقی می‌شود. کالینز با استفاده از تئوری کشمکش^۳ مشارکت یک واحد سیاسی در سطح بین‌المللی را به شکل

1. Reutilization
2. Geopolitical
3. Conflict

معنی‌داری نتیجه قدرت - پرستیژ می‌داند. او با تلفیق نظریه کشمکش با نظریه مشروعیت وبر، مدلی را برای تبیین اقدامات تروریستی پیشنهاد می‌دهد که قادر است فعالیت‌های تروریستی را در شبکه‌ای از روابط قدرت - پرستیژ تحلیل کند. به نظر او پذیرش مسئولیت اقدامات تروریستی موفقیت‌آمیز توسط این گروه‌ها و فاش نشدن هویت مسببان اقدامات تروریستی ناموفق از این جهت است که تروریست‌ها تمایل هرچه بیشتر به حفظ منافع قدرت‌طلبانه و کسب پرستیژ بیشتر برای حفظ منافع هم‌پیمانانشان را دارند. از همین‌جا پایه تحلیل تئوریک بحث دیگری با عنوان «مناسک‌گرایی تروریسم» و «انسجام» مطرح می‌شود.^(۳۸)

■ تئوری مناسک‌گرایی و انسجام در پارادایم دورکیم مطرح می‌شود. محور تئوری او حول این مسئله شکل می‌گیرد که زندگی گروه به وسیله بازنمایی جمعی و جوشش‌های عاطفی سازماندهی می‌شود. در همه مناسک‌ها شکلی از آیین‌ها^۱ وجود دارد که به عنوان نمادی مقدس، امکان تداوم گروه را می‌دهد. به هر اندازه این گروه‌ها جایگاه نهادی سست‌تری داشته باشند نیازمند مقدس‌نمایی و مناسک‌گرایی شدیدتری هستند. به همین دلیل هیچ اقدام تروریستی بدون ایجاد وحشت، خشونت، ترس، ویرانی نمادین و تخریب منابع صورت نمی‌پذیرد. استراتژی ترور وابسته به ساختارهای انسجام‌بخش قربانیانش است. وجه ممیز اقدام‌های تروریستی از حیث مناسک‌گرایی مربوط به وارونه کردن چیزی است که در تئوری دورکیم می‌خوانیم. یعنی به‌کارگیری ترور برای ایجاد انسجام در یک گروه و آشتی دادن آن با نمادهای وحشتناک. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد چنانچه از یک اقدام تروریستی نمادپردازی‌ها و نمایش‌های مناسکی را حذف کنیم به یک جنگ ساده تبدیل می‌شود. عمل تروریستی هم انسجام را در میان گروه هژمونی و هم گروه ضدهژمونیک افزایش می‌دهد.^(۳۹) گرایش به مناسک‌گرایی و اقدامات نمادین در راستای احیای قدرت - پرستیژ در راستای تحقق همین بُعد هویتی است

نظر به آنچه مطرح شد، کاهش اقدامات تروریستی تنها با تغییر در مناسبات سیاسی و اجتماعی از طریق به بازی گرفتن اقلیت‌ها و توجه به هویت‌های حاشیه‌ای

امکان‌پذیر است. رویکردی که کشورهای مدرن امروزی بیشتر به کار می‌گیرند استفاده از مکانیزم به‌رسمیت‌شناسی گروه‌های اقلیتی از طریق چانه‌زنی و معامله‌گری با این گروه‌ها برای جلوگیری از خطرات احتمالی بعدی است. تجارب گذشته نشان می‌دهد واکنش‌های مقابله به مثل موجب بازتولید خشونت تروریستی و ایجاد جامعه خطرپذیر می‌شود.^(۴۰)

بر اساس مجموعه ملاحظات فوق، می‌توان به این نتیجه راهبردی نائل آمد که دموکراسی اکثریت‌گرا چنان‌که به حذف، تحقیر و نادیده انگاشتن اقلیت‌ها منتهی شود، خود زمینه افزایش رونق بازار جنبش‌های تروریستی را فراهم می‌کند و تنها در پرتو دموکراسی گفت‌وگویی و دیگر اشکال پیشرفته دموکراسی می‌توان به هویت اقلیت‌ها اصالت بخشید و با به‌رسمیت‌شناسی آنها انتظار داشت جنبش‌های تروریستی پرستیژ خود را در میان هم‌نوعان اقلیتی خود باز بمانند و بازار اقدامات تروریستی کم‌رونق شود. ❁

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱. هنری لوفر، «تروریسم و زندگی روزمره». مترجم: امیر هوشنگ افتخاری راد، (تهران: نشر فرهنگ صبا، ۱۳۸۸)، صص ۶۷-۶۵.
۲. علیرضا طیب، تروریسم: تاریخ، جامعه‌شناسی، گفتمان و حقوق، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۲)، ص ۲۸.
3. Henry Galanter, "holy terrorism", *journal of police and administration*, Vol. 1, No. 4, 2008, pp. 112-132.
4. James Derderian, *The terrorism discourse: signs, states and system of global political violence*, (New York: Martins Press, 1991), p. 239.
5. Ibid., p. 237.
۶. ناصر فکوهی، خشونت سیاسی، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۵)، ص ۹۸.
7. James Derderian, Op. Cit., p. 257.
8. Crenshaw, M., "how terrorism declines", *Terrorism and political violence*, 3 (1), pp. 69-87.
9. Haritose, Fatouros, M., "The official torture: A Learning Model for Obediance to the authority of violence", *Journal of Applied Social psychology*, pp. 1107-1120.
10. Coulter, J. Miller & Walker, M., *State of siege: miners' strike*, (London: Canary Press, 1984), p. 210.
11. Haynes, Jeffrey, "Religion and Politics: What The Impact of September 11?", available at <http://www.law.emory.edu/ihr/allessay.html>. 2010, p. 28.
12. Boroumand ladan and Roya, "Terror, Islam and Democracy", *Journal of Democracy*, Vol. 13, No. 2, p. 10.
13. Roberson, Jonson, "Global Terrorism Through a Doctrine of Preemption", *Terrorism and Political Violence Journal*, Vol. 15, No. 1, pp. 1-30, (Spring 2003), p. 8.

۱۴. علیرضا طیب، پیشین، ص ۱۹.

15. Schneiderman, David, "Terrorism and the risk society", *An international journal*, Vol. 2, No. 13, pp. 242.

16. Boyns, David, "developing a sociological theory for the empirical underesting of terrorism", *The American sociologist journal*, 1984, pp. 8.

17. Bourrinet, Jacques, "The sociological analysis of terrorism", (London: Routledge, 1997), p. 543.

18. Peter Flemming and stohl, "Myths and realities of syber terrorism", *Politics science journal*, 2001, Vol. 2, No. 7, p. 68.

19. Robert Doran, "Terrorism and cultural theory", *Political sociology journal*, Vol. 37, No. 1, 2008, p. 18.

20. Ronald Beiner, "Theories and causes of terrorism", *Political theory*, Vol. 14, No. 4, 2010, p. 21.

21. Colin, J. Beck, *The contribution of social movement theory to analyziz terrorism*, (England: Stanford University Press), 2008, p. 20.

22. Schneiderman, David, "Terrorism and the risk society", *An international journal*, Vol. 2, No. 13, 2001, pp. 242-338.

23. Wilson, E., "Sociological approach of social problem named terrorism", (Cambridge University Press, 2006), p. 65.

24. Domenico, Tosini, *Sociology of terrorism and counter terrorism: a social science understanding of terrorist treate*, (Italy: University of Trento Press, 2008), p. 6.

25. Olivier Roy, "Globalized Islam: the search for a new ummah", (New York: Columbia University Press, 2004), p. 23.

۲۶. آمیتا و آچاریا، امنیت و مطالعات امنیتی پس از ۱۱ سپتامبر، مترجم: نادر پوزآخوندی، گزارش پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی. (۱۳۸۳). ص ۶۵.

۲۷. فرانسیس فوکویاما، امریکا بر سر تقاطع، دموکراسی، قدرت و جریان نو محافظه‌کاری، مترجم: مجتبی امیری وحید، تهران: نشرنی، (۱۳۸۶)، ص ۶۳.

28. Thomas Homer, Op. Cit., p. 87.

29. Michael Faut, "Democracy Promtion as a World Valuer the Washington", *Quarterly*, vol. 28, Winter 2004, pp. 5-74.

30. Robert Jervis, "Understanding the Bush doctriner Poltical Scieence", *Quarter*, Vol. 1187, 2003, p. 50.
31. Jean Marc Sorel, "Some questions about the diffinition of terroris and the flight against its financing", *Political Sociology*, Vol. 14, No. 2, pp. 378.
32. Robert Doran, Op. Cit., p. 13.
33. David Schneiderman, "Terrorism and the risk society", *An international journal*, Vol. 2, No. 13, 2001, pp. 325.
34. Robert Doran, Op. Cit., p. 8.
35. Ronald Beiner, Op. Cit., p. 28.
36. David Stringer, "Terrorism society in modern age", *politic and society journal*, No. 3, Vol. 2, 2010, p. 69.
37. Lee Herreris, "Al-Qaeda's Fantasy Ideology", *Social Policy Journal*, Augest-September 2002, Vol. 2, No. 114, pp. 236-265.
38. Jason Burk, "Al Qaeda Today and the Real Rootd of Terrorism", *Terrorism Monior Journal* . Vol. I, Issue 11, 2004, p. 14.
39. David Schwartz, *Islamic fundamentalism and terrorism*, (Canada: University of Toronto Press, 1991), p. 34.

۴۰. ابراهیم متقی: صمد ظهیری و فاطمه جلائیان، «تروریسم و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی جدید»، فصلنامه سیاست، مجله حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۱، ص ۲۸۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی